

دو مقاله‌ی «سیاست حقوق بشر»، ترجمه‌ی بابک فراهانی، و «گزارش اختصاصی درباره‌ی حقوق بشر»، ترجمه‌ی فراهاد نیگو، از مجله‌ی بورژوازی «اگنومیست»، مورخ ۱۸ اوت (۲۰۱۱)، را جهت درج در این دفتر «نگاه» انتخاب کرده‌ایم. وضعیت جهان سرمایه داری معاصر، در بر گیرنده‌ی تناقضی عظیم و آشکار در زندگی بشر است. از یک طرف، پیش رفت‌های علمی و تکنولوژیک امروز امکاناتی را برای بشر به وجود آورده، که به کمک آن‌ها - در یک نظام اجتماعی انسانی و غیر متکی به سودآوری سرمایه - بتوانند همه‌ی نیازهای مادی و معنوی تمام ساکنان گره‌ی زمین، از خوراک و پوشاک و درمان و بهداشت گرفته تا آموزش و مسکن و استراحت، را عملاً تامین کنند. از طرف دیگر - و با وجود همه‌ی این امکانات - فلاکت، بیکاری، بیماری، فقر، فقدان ابتدایی‌ترین حد از مایحتاج زندگی، بخش اعظم مردم گره‌ی زمین را به سوی مرگ و نیستی سوق می‌دهد و اکثریت بخش دیگر را هم در ترس و هراس دایمی از دست دادن کار و امکانات زندگی اسیر نگاه داشته‌است.

این وضعیت غیر قابل قبول، به اعتراضات و انفجارات بزرگ اجتماعی در کشورهای مختلف دامن زده‌است. این وضعیت حتا سازمان‌های لیبرالی مانند «سازمان عفو بین الملل»، «نگهبان حقوق بشر» و دیگران را هم به چاره جویی برای درجه‌ای از بهبود در زندگی مردم جهان گشانده‌است. بنا به گزارش این مقالات مجله‌ی «اگنومیست»، «سازمان عفو بین الملل» در سال گذشته تلاش کرده‌است، که تعریف خود از حقوق پایه‌ای بشر را به عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی گسترش دهد و برخورداری از بهداشت و غذا و مسکن را هم جزو این حقوق بشر به حساب آورد. روشن است، که «سازمان عفو بین الملل»، یک نهاد ضد سرمایه داری نیست و عملی بودن تامین این حقوق را در چهارچوب نظام سرمایه داری ممکن می‌شمارد.

گزارش گر و تحلیل گر مجله‌ی «اگنومیست» از این حرکت این سازمان‌ها هراسان شده و خشم گینانه از زبان یک روشن فکر بورژوا، حق داشتن کار و غذا و بهداشت، مندرج در «پیمان بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی» را تخم حرام زاده می‌نامد؛ اعلام می‌کند، که سالم نگاه داشتن یک فرد اصل نیست و خرجش زیاد می‌شود؛ سازمان «عفو بین الملل» را تهدید می‌کند، که در صورت پافشاری بر قبول و دفاع از این حقوق، اعتبارش را بین دولت‌های بورژوازی - از قبیل دولت آمریکا - از دست خواهد داد.

در همین دفتر «نگاه»، اما ترجمه‌ی مقاله‌ای از فردریک انگلس تحت عنوان «شرحی درباره‌ی جوامع کمونیستی تازه تاسیسی که هنوز موجودیت دارند»، نوشته‌ی سال ۱۸۴۴، را هم می‌خوانید. این جوامع کمونیستی در آمریکا، تشکیل شده بودند و همه‌ی احتیاجات مادی اعضای خود - جدا از این که کار می‌کردند یا نه - اعم از پوشاک و غذا و مسکن و بهداشت و غیره را به طور برابر و در سطحی بالاتر از متوسط زندگی شهروندان آمریکا در دیگر شهرهای آن موقع این کشور تامین می‌کردند.

مقایسه‌ی گزارش و موضع گیری این مجله و نهاد بورژوازی، در سال (۲۰۱۱)، در مورد حقوق ابتدایی اقتصادی و اجتماعی بشر، با آن چه که در این گزارش و مقاله‌ی انگلس در مورد جوامع کمونیستی آمده، آموزنده بوده و به صراحت نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین مانع تحقق همه نیازهای بشر در شرایط امروز، نه کمبود رشد صنعت و امکانات مادی و تولیدی، بلکه خود نظام سرمایه داری - تولید برای سود و سیستم عمیقاً ضد بشری کار برای مزد - است. کمونیسم تنها راه انسانی و ممکن برای خلاصی بشر از این وضعیت است.



گزارش اختصاصی درباره‌ی حقوق بشر

ترجمه‌ی آزاد از انگلیسی: فراهاد نیگو

حقوق نیز صادق می‌باشد. به خصوص آن نوع «حقوق عمومی بشر»، که در بیانیه‌های «سازمان ملل متحد» آمده‌اند. بعد از جنگ دوم جهانی و فاجعه‌ی کوره‌های آدم سوزی، بیانی‌های حقوق بشر سازمان ملل، حمایت بین المللی از یک سری حقوق پایه‌ای انسانی را - که اساساً شامل حقوق مدنی و سیاسی می‌شدند - منعکس نمود. این بیانیه به مثابه یک سند اصولی، مقبول افتاد؛ ولی به عنوان یک ابزار قانونی قابل استفاده، بسیار عام و گنگ بود. بنابراین در سال‌های

مدافعین حقوق بشر، فعالیت برای حقوق اقتصادی و اجتماعی، از قبیل حق بهداشت و غذا، را آغاز کرده‌اند. آیا در این راه موفق خواهند شد؟

در نمایش نامه‌ی «پیگمالیون»، اثر برنارد شاو، کلنل پیکرینگ از آلفرد دولیتل سؤال می‌کند، که «آیا وی از اخلاق بویی نبرده‌است؟» مرد عاشق پیشه پاسخ می‌دهد: «دشمنش را ندارم. اگر تو هم به قدر من فقیر بودی، چنین می‌شدی». هزینه‌ی حفظ اخلاق سنگین است. و این، در مورد

۶۰، جهت تدقیق و روح بخشیدن به بیانیه، دو سند دیگر تدوین گشتند: «پیمان بین المللی حقوق سیاسی و مدنی» و «پیمان بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی».

در دوران جنگ سرد، چگونگی برخورد به این پیمان‌ها به دو جبهه‌ی درگیر تقسیم می‌شد: کشورهای سرمایه داری به حقوق سیاسی و مدنی علاقه مند بودند، در حالی که کشورهای کمونیستی بر حقوق اقتصادی و اجتماعی انگشت می‌گذاشتند. وقتی که غرب، اتحاد شوروی را به نقض حقوق مدنی شهروندانش متهم می‌کرد، دولت شوروی روی اهمیت حقوق اقتصادی و اجتماعی مردم‌اش تاکید می‌نمود. این تقسیم بندی هنوز در استدلال چینی‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد.

پیمان اول، از ابتدا، از امتیاز پشتیبانی مدافعین حقوق بشر از جمله «سازمان عفو بین الملل» و «سازمان نگهبان حقوق بشر» برخوردار بوده است. روشن‌گری‌های آن‌ها در رابطه با وضعیت زندانیان سیاسی و قربانیان شکنجه، حکومت‌های مستبد و شکنجه گر را گاه مجبور به عقب نشینی و تغییر شیوه‌هایشان کرده است. پیمان دوم، که حقوق اقتصادی مانند غذا و مسکن و بهداشت و دست مزد عادلانه را شامل می‌شود، تا امروز کمتر مورد تبلیغ و حمایت قرار گرفته است. اکنون اما، فعالین حقوق

بشر غرب، که سنتها محور فعالیت‌های شان حقوق مدنی و سیاسی بوده است، توجه خود را به حقوق اقتصادی معطوف نموده و امیدوارند که بتوانند دولت‌ها را به رسمیت شناختن این حقوق - در سطحی مانند حق رای - وادار نمایند. البته شاید این ساده لوحانه به نظر آید، ولی فعالین قدیمی حقوق بشر به این گونه شک و تردیدها آشنایی دارند. به قول لری کاکس، از کارکنان ارشد بنیاد فورد: «بیست سال پیش وقتی سازمان عفو از قربانیان شکنجه سخن آغاز کرد،

همه ما را مسخره و دیوانه پنداشتند»، «کمتر بودند کسانی که اعتقاد به نقش نامه نگاری اعتراضی و گروه های فشار پارلمانی داشته باشند». با این حال، بایستی اذعان داشت که در مقایسه با مبارزه علیه شکنجه و سانسور، شگردها و پافشاری‌های بیشتر برای جان بخشیدن به حقوق اقتصادی و اجتماعی لازم است.

بیهوده نیست، که بخش اعظم فعالین حقوق بشر در برخورد به این مساله بسیار محتاط هستند. در ۱۶ ماه اوت، صدها نفر از نمایندگان «سازمان عفو بین الملل»، اولین و بزرگ ترین گروه مدافع حقوق بشر، در داکار (پایتخت سنگال) گرد هم آمدند، تا درباره‌ی تغییر برنامه‌ی سازمان به بحث پردازند.

در حال حاضر، فعالین سازمان عفو در دفاع از حقوق مدنی و سیاسی مبارزه می‌کنند. عرصه‌ی مبارزه دقیقاً تعریف شده است: آن‌ها صرفاً از حقوق افراد پشتیبانی می‌نمایند. اگر یک روزنامه نگار به زندان افتد، سازمان عفو فوراً برای وی به فعالیت دفاعی می‌پردازد. اما اگر یک نشریه از طرف حکومتی تعطیل گردد، سازمان عفو ساکت می‌ماند؛ چرا که این جا سخن از حقوق فردی مستقل در میان نیست.

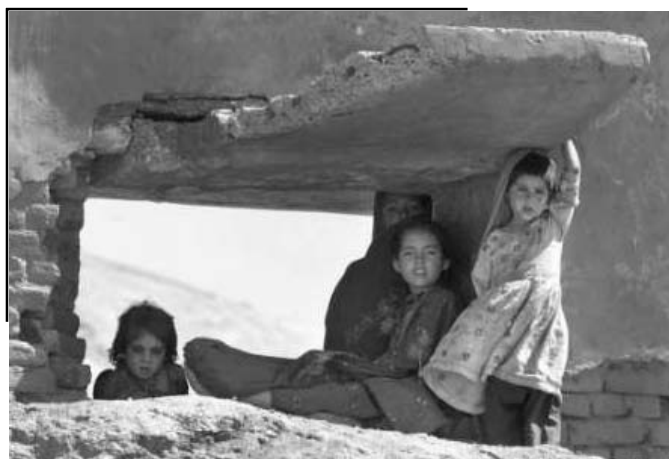
ظرف چهار سال گذشته، کمیته‌ی دائمی برنامه - که کمیته‌ی سیاست گذار اصلی در «سازمان عفو بین الملل» قلمداد می‌گردد - روی یک سری از

مصوباتی که با اتخاذ آن‌ها، حقوق اقتصادی و اجتماعی به روشنی در برنامه گنجانده می‌شوند، کار کرده است. این مصوبات در گردهمایی داکار به بحث و رای گیری گذاشته خواهند شد. البته مقررات سازمان عفو، بحث روی جمله بندی دقیق مصوبات را تا بعد از رای گیری منع می‌کند. ولی روشن است که اگر این مصوبات اتخاذ گردند، خصلت سازمان عفو به طور دائمی و اساسی تغییر خواهد کرد.

رای گیری در داکار می‌تواند به نتایج کاملاً متفاوتی بیانجامد و مسایل زیادی هنوز بایستی حل و فصل گردند. به نظر پتر پک، رئیس کمیته‌ی دائمی برنامه، احتمال می‌رود که سازمان عفو در مباحث جاری بالاخره موضعی همانند موضع‌اش در قبال حقوق مدنی و سیاسی اختیار کند. بدین معنی، که صرفاً ناروایی‌های معینی، تحت شرایط معینی، در حوزه کار سازمان قرار گیرد.

به هر حال، سؤال اصلی این است، که آیا این تحول به تقویت یا شکاف در سازمان عفو منجر خواهد شد؟ سازمان عفو تاکنون از طریق فراخوان‌ها، نامه‌ها و طومارهای اعتراضی‌اش در ترویج شکنجه گران و مستبدین موفق بوده است. آیا این تاکتیک‌ها در عرصه‌های پیچیده‌تر مسکن، بهداشت و کار، به همان درجه موثر خواهند بود؟ نمایندگان

سازمان عفو از هم اکنون نگران فشاری که این تاکتیک‌ها روی وقت و توان و تخصص گروه می‌تواند بگذارد، هستند: توسعه‌ی برنامه‌ی گروه به معنای کار بیشتر می‌باشد. از طرف دیگر، موقعیت گروه متکی بر اعضای آن می‌باشد. اگر تغییری ناگهانی در برنامه، باعث سردرگمی و ناراحتی در اعضای گروه بشود، لطمه‌ای جدی بر کارایی گروه وارد خواهد آمد.



تغییر مسیر

تاکنون فعالین حقوق بشر غرب،

مسایل اقتصادی و اجتماعی را به انسان دوستان و مددکاران اجتماعی سپرده‌اند. زمانی که هم توجهی به این مسایل نشان داده‌اند، صرفاً به منظور تقویت مبارزه‌ی سیاسی بوده است. برای مثال آمارتیا سن، اقتصاددان دانشگاه کمبریج و برندی جایزی «نویل»، زمانی اعلام کرد که: «در تاریخ قحطی‌های جهان، هیچ قحطی جدی‌ای در کشورهای مستقل و دموکراتیک - جایی که مطبوعات از آزادی نسبی برخوردارند - به چشم نمی‌خورد». «سازمان نگهبان حقوق بشر»، این گفتار را به جان پذیرفت و اعلام کرد که: «امروزه بهترین راه جلوگیری از قحطی، تامین آزادی بیان است. به طوری که بتوان سیاست‌های کم راه کننده دولت‌ها را به موقع برای عموم روشن نموده و آن‌ها را قبل از کمبود جدی مواد غذایی تصحیح کرد». امروزه اما، فعالین حقوق بشر این دیدگاه را به زیر سؤال برده‌اند. سازمان عفو شاید مهم ترین گروهی باشد، که در این جهت به بحث پرداخته، ولی به هیچ وجه تنها گروه نیست. گروه «مرکز حقوق اقتصادی و اجتماعی» در بروکلین نیویورک، از سال ۱۹۹۳ در مرام نامه‌ی خود گنجانده است که: «بی عدالتی اجتماعی، نقض قانون بین المللی حقوق بشر است». «اکسفم»، بزرگ ترین بنگاه خیریه‌ی بریتانیا برای توسعه در خارج از کشور، در برنامه‌ی استراتژیکی سه سال آینده‌ی خود از اعتقاد به «حقوق مردم برای معیشت مکفی و مشارکت در امور جامعه جهت تغییرات

مثبت در زندگی» سخن می‌گوید. «بنیاد فورد» برای حقوق بشر، اخیراً طرح انجام پروژه‌ای را تصویب نمود، که به موجب آن با ایجاد ارتباطی جهانی از طریق اینترنت، لیست راهنمای جامعی از سازمان‌های غیر دولتی که در امر حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ذی‌علاقه هستند، تهیه می‌شود.

کمیته‌های سازمان ملل نیز به نوبه‌ی خود در امر گسترش مفهوم حقوق بشر علاقه مند هستند. از سال ۱۹۹۸ به بعد، به رسمیت شناختن بهداشت به عنوان حقوق بشر، یک خواست «سازمان جهانی بهداشت» از جامعه‌ی جهانی بوده است. در سندی، که از این سازمان در ماه مارس منتشر شده است، به تعهد دولت‌ها در رابطه با «تامین نوعی خسارت که مردم از آن آگاه و در صورت پایمال شدن حقوق بهداشتی‌شان بدان دسترسی داشته باشند»، اشاره رفته است. هم چنین «کمیته‌ی حقوق بشر سازمان ملل» اخیراً اعلام کرده است، که قانون تجارت جهانی باید با قانون بین‌المللی حقوق بشر هماهنگی داشته باشد.

این همه علاقه در گسترش مطالبات از جانب جنبش حقوق بشر از کجاست؟ پاسخ کوتاه این است، که گروه‌های حقوق بشر در این که حقوق مدنی و سیاسی چه نقشی در کشورهای فقیر جهان ایفا می‌کند، دچار شبهه شده‌اند. به خصوص توسعه‌ی بیماری ایدز در آفریقا، توجه این جنبش را به مطالبه‌ی حق پایه‌ای مردم در بهره مند شدن از منابع اقتصادی و اجتماعی تقویت کرده است. مایکل ایگناتیف، رئیس مرکز حقوق بشر در دانشگاه هاروارد، معتقد است که حوزه‌ی کار سازمان‌های حقوق بشر بایستی توسعه یابد. وی می‌گوید: «نظری به بوتسوانا نشان می‌دهد، که فقدان ضایعه بار حقوق اقتصادی و اجتماعی، تمام دستاوردهای سیاسی و مدنی که در این کشور به دست آمده است را در معرض نابودی کامل قرار داده است. ویروس ایدز به نیروهای دفاعی‌ای که امکان تامین این حقوق مدنی و سیاسی را فراهم آورده بودند، حمله ور گشته و ریبندی جامعه را به نابودی می‌کشاند.»

آقای ایگناتیف حق دارد. بوتسوانا، همانند کشور همسایه‌اش آفریقای جنوبی، کشوری دموکراتیک است با مطبوعات آزاد و ارگان‌های سالم مدنی. این واقعیت که بوتسوانا، و به دنبال آن آفریقای جنوبی، بالاترین آمار مبتلایان به بیماری ایدز در جهان را به خود اختصاص داده‌اند، اثبات این ادعا است که دموکراسی و آزادی مطبوعات را نمی‌توان در شمار عوامل پیش‌گیری کننده به حساب آورد. فعالین حقوق بشر ممکن است بگویند، که این کشورها به اندازه‌ی کافی در سد کردن توسعه‌ی بیماری سعی نمی‌نمایند؛ ولی به هر حال نمی‌توانند تقصیر را بر ناروایی‌های سیاسی بگذارند. هم چنین نمی‌توانند به کشورهایی که رژیم‌های غیر دموکراتیک تری دارند، توصیه کنند که رعایت حقوق سیاسی و مدنی سدی بر گسترش بیماری ایدز خواهد بود.

از سوی دیگر، گروه‌های مدافع حقوق بشر بر این تصورند که کشورهای غنی به اندازه‌ی کافی به این فاجعه توجه نشان نمی‌دهند. و شاید این «مجادله‌ی حقوق»، آن‌ها را از این خواب بیرون آورد. به قول آقای ایگناتیف، «مساله‌ی ایدز در آفریقا، یک مساله خیره‌ی یا بهداشتی نیست. مساله بر سر یک تعهد است. بحث حقوق بشر، دریچه‌ای است برای تامین بودجه‌ی لازم جهت اجرای این تعهد.» اگر مطالبه‌ی کمک خیرخواهانه، آستین دول غنی را به ملایمت بگیرد، شاید با مطالبه‌ی تعهد قانونی بشود دست‌شان را پیچاند.

خطر جدی

این استراتژی به هر حال می‌تواند خطراتی به هم راه داشته باشد. حتا اگر

حقوق اقتصادی و اجتماعی بر روی کاغذ هم مقام با حقوق مدنی و سیاسی به نظر آیند، زمینه‌های فلسفی شان اغلب زیر سؤال می‌رود. اگر کالایی در چهارچوب حقوق بشر قرار گیرد، قاعدتاً آن را تحت هیچ شرایطی نمی‌توان از کسی دریغ نمود. در حال حاضر، نفی شکنجه یقیناً در چهارچوب حقوق پایه‌ای بشر جای دارد، ولی کالاهایی چون غذا و مسکن هنوز عملاً در چهارچوب فوق قرار ندارند. حکومت‌ها ممکن است که عامدانه شهروندان شان را شکنجه کنند، ولی معمولاً تحمیل فقر و بیماری از جانب آن‌ها از روی قصد نیست. از این رو، به نظر می‌رسد که ضرورت اخلاقی پایان دادن به فقر و بیماری، به اندازه‌ی ضرورت اخلاقی پایان دادن به شکنجه کارآیی نداشته است.

مسائلی دیگری نیز وجود دارد. امروزه برای اغلب دولت‌ها، حقوق معینی در عرصه‌های سیاسی و مدنی در مقام مطلق‌های اخلاقی قرار گرفته‌اند. نقض این حقوق، توییح و تحریم را به دنبال دارد. نهادن حقوق اقتصادی و اجتماعی در مقامی مشابه می‌تواند نتایج غیر معمولی به بار آورد. به عنوان مثال، برخی کشورها ممکن است صرفاً به خاطر فقیر بودن شان مورد محکومیت واقع گردند.

مثال دیگر، مساله‌ی حق بهداشت می‌باشد، که امروزه انظار را به خود جلب کرده است. سال گذشته، کمیته‌ی سازمان ملل در رابطه با حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی اعلام کرد که: «تامین دست‌یابی برابر به خدمات درمانی، تغذیه‌ی مکفی، آب آشامیدنی، نظافت و داروهای اساسی، از جمله وظایف محوری یک دولت می‌باشد.» با توجه به این معیارها، به قول لارنس گاستین، از اعضای «مرکز هستینگ» در نیویورک: «ایالات متحده، احتمالاً حق بهداشت را نقض می‌کند؛ نه به خاطر این که دولت برای بهداشت و خدمات درمانی کم خرج می‌کند، بلکه به این دلیل که منابع موجود به طور نامساوی توزیع می‌گردند.» این هم تعبیری رادیکال از مقله‌ی حق.

منتقدین بسط حقوق بشر به تفاوت دیگری نیز بین دسته بندی قدیم و جدید اشاره می‌کنند: تضمین حقوق مدنی و سیاسی نسبتاً ارزان است، حال آن که تامین حقوق اقتصادی و اجتماعی می‌تواند بی‌اندازه گران تمام شود. برای مثال، مخارج تضمین حق رای، کاملاً تعریف شده و در جزئیات قابل برآورد می‌باشد. حتا اگر در یک انتخابات، ضرورت حضور ناظرین مستقل یا شمردن مکرر آرا پیش بیاید - مانند آن چه در انتخابات نوامبر گذشته در فلوریدا روی داد - باز هم یک دولت دموکراتیک، مشکل عمده‌ای برای تضمین این حق نخواهد داشت. در مقابل، تامین حق بهداشت عمومی می‌تواند مخارج هنگفتی به دنبال داشته باشد. چه کسی می‌تواند بگوید، که برای سالم نگاه داشتن یک فرد، چه مبلغی کفایت می‌کند؟

به هر ترتیب، برای فعالین حقوق بشر، موفقیت در امر دفاع از حقوق اقتصادی و اجتماعی در قیاس با کار دفاع از حقوق سیاسی و مدنی، به آسانی میسر نخواهد شد. «سازمان نگهبان حقوق بشر»، که به تازگی در رابطه با بیماری ایدز پا به این عرصه‌ی جدید گذاشته است، در صدد است که با ارائه‌ی شواهد قوی، رابطه‌ی بین کمبود بهداشت و پایمالی حقوق بشر را نشان دهد. بخشی از برنامه‌ی جدید این سازمان، هم چنان عرصه‌های آشنای قدیمی را در بر می‌گیرد: در این بخش، رابطه بین تبعیض علیه هم جنس گرایان، سکسیسم و سانسور، با توسعه‌ی بیماری ایدز بررسی می‌شود. بخش دیگر برنامه، احتمالاً بیش‌تر بحث انگیز است. هر چند به قول کنت راس، دبیر اجرایی سازمان، هدف به سادگی اینست، که «مایحتاج پایه‌ای معینی به عنوان حق قلمداد شده و ابزار دست رسی به این مایحتاج فراهم باشند.»

در مورد ایدز، سؤال اصلی اینست، که کمپانی‌های داروسازی درباره‌ی

قیمت‌ها چه می‌خواهند بکنند؟ آقای راس معتقد است، که نمی‌توان گفت یک دولت حق بهداشت را محترم می‌شمارد، «وقتی که آن دولت هم زمان از سودهای سرشار کمپانی‌ها در مقابل حق دست‌یابی به اشکال ارزان‌تر داروهای حیاتی دفاع می‌کند». «سازمان نهمان حقوق بشر»، در حال حاضر روی جزئیات موضوع‌اش در قبال مسأله‌ی دارو و چگونگی استفاده از قابلیت‌های تحقیقی‌اش در این زمینه کار می‌کند. ولی بی‌شک، تقابل با پیچیدگی‌های مسأله‌ی دارو در کشورهای فقیر، در مقایسه با مسایل ساده تری چون شکنجه و بی‌عدالتی، نیازمند به کارگیری مهارت‌های کاملاً متفاوتی خواهد بود.

آمریکایی‌های ناآگاه

اگر فعالین حقوق بشر بتوانند با به کارگیری قابلیت‌های مبارزاتی خود در امر بهبود بهداشت و کاهش فقر توفیق یابند، دستاوردی ارزش‌مند متحقق خواهد گردید. ولی در عین حال، بیم آن می‌رود که در این راه، متحدین غربی‌شان را ناراضی ساخته و از دست بدهند.

جای عجب نیست، اگر آمریکا در راس این لیست قرار بگیرد. آمریکا هنوز پیمان بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را قبول نکرده است. جورج موس، نماینده‌ی آمریکا در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، موضع آمریکا را چنین توضیح می‌دهد که: «دولت وی نگران آن دسته تغییرات در قوانین بین‌المللی است، که به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، قانونیت و قابلیت اجرایی می‌بخشد». چرا؟ برای این که: «این بدان معنی است، که شهروندان می‌توانند در رابطه با حقوق فوق، دولت را مورد تعقیب قانونی قرار دهند.» در گردهمایی‌ای که جهت تهیه‌ی مقدمات اجلاس‌ی عالی سازمان ملل در مورد ایدز در ماه ژانویه گذشته در ژنو برگزار گردید، هیات نمایندگی آمریکا صراحتاً دیدگاه‌هایی را که به مسأله‌ی ایدز پایه‌ی حقوقی می‌بخشند، مردود دانسته و آن را یک مسأله‌ی مربوط به سیاست بهداشتی و حداکثر یک مسأله‌ی امنیت ملی قلمداد نمود.

به هر رو، تحت فشار قرار دادن ایالات متحده برای تغییر موضع خود کاری بیهوده خواهد بود. مگر گروه‌های حقوق بشر، سال‌ها به عبث در

تغییر موضع آمریکا در قبال مجازات اعدام تلاش نکرده‌اند؟ اگر این گروه‌ها بر ایده‌های خود پافشاری کنند، بیم آن می‌رود که آمریکا دیگر اساساً به آن‌ها توجهی نشان ندهد. آقای ایگناتیف به خطر تضعیف گروه‌های حقوق بشر در این مبارزه واقف است، اما بحث وی اینست که: «خطر گام نگذاشتن در این راه، به همان اندازه عظیم می‌باشد. تمرکز روی

مسایل گذشته ما را از رویارویی با مسایل آینده باز می‌دارد.» فعالین حقوق بشر، مسأله‌ی آتی در آمریکا را قانع کردن مردم آن کشور به ضرورت حقوق اقتصادی و اجتماعی می‌پندارند. به قول آقای راس: «این که علاوه بر حقوق مندرج در قانون اساسی، حقوق انسانی دیگری نیز می‌توان داشت، برای آمریکایی‌ها ایده‌ی جدیدی است.» آقای لئونارد روبنشتاین، از اعضای پزشکان مدافع حقوق بشر که در بوستون فعالیت دارد، پیش‌بینی می‌کند که: «وقتی آمریکایی‌ها مطالبه‌ی حقوق مردم کشورهای دیگر را آغاز نمایند، هم زمان به مطالبه‌ی حقوق خویش در داخل نیز مبادرت خواهند ورزید.» امید اینست، که نهایتاً این حقوق به همان اندازه‌ی حقوق مدنی در اذهان آمریکایی‌ها واضح و میرهن گردند. به نظر آقای کاکس، «حقوق بشر نباید یک مسأله‌ی حزبی باشد. می‌توان بر سر چگونگی تحقق حق مسکن، بهداشت و غذا به بحث و تبادل نظر پرداخت، ولی نبایستی روی نفس وجود این حقوق به مجادله‌ی حزبی دست یازید.»

متأسفانه، بسط ایده‌ی حقوق بشر به نتایجی ناپسند نیز می‌تواند منجر شود. به جای ارتقای این حقوق به قلمرو فراجزبی، قضیه ممکن است به یک مسابقه‌ی سیاسی تبدیل گردد. همان‌طور که کمابیش در بریتانیا رخ داد: اتخاذ کنوانسیون حقوق بشر اروپا، یک سری شکایات قانونی را به دنبال داشت. نتیجه این که، این حقوق بیش از آن که مفید افتند، مزاحم به نظر آمدند.

بیم آن می‌رود، که در مبارزه برای حقوقی که به سهولت قابل تعریف و تحقق نیستند، فعالین حقوق بشر آن اعتبار سیاسی‌یی که با دشواری به کف آمده است را هم از دست بدهند. فعالین قدیمی به خوبی می‌دانند، که حاصل جمع دو باطل به حق منجر نمی‌شود. شاید موقع آن است، که دریابند حقوق زیاده از حد ممکن است به باطل بیانجامد.



سیاست حقوق بشر

ترجمه‌ی آزاد از انگلیسی: بابک فراهانی

به دنبال جنگ جهانی دوم، اعضای «سازمان ملل متحد» دو سند را جایگزین بیانیه‌ی انقلاب فرانسه نمودند. اولی، «پیمان بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی»، ممکن بود که مورد قبول بنام واقع شود. حقوق مطروحه در این پیمان، مانند: حق رای، الغای شکنجه، و آزادی بیان، وسیعاً توسط قوانین واقعی در سطح ملی و بین‌المللی مورد حمایت قرار گرفتند. دومین سند، یعنی «پیمان بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی»، اعلام می‌کرد همه‌ی انسان‌ها باید از حق داشتن کار، غذا و بهداشت برخوردار باشند. به نظر می‌رسد، که این دومی همان تخم حرام زاده‌ی باشد، که بنام مبارزه جو را خشمگین می‌ساخت؛ چرا که این «حقوق» اقتصادی و اجتماعی به هیچ وجه توسط دستگاه قانون‌گذاری

آیا می‌توان فقر و فقدان بیمه‌ی بهداشتی را در شمار موارد نقض حقوق بشر قرار داد؟

ارزیابی جرمی بنام از «بیانیه‌ی حقوق بشر و شهروندان» انقلابیون فرانسوی، که همه‌ی مردم را دارای حقوق طبیعی و تغییرناپذیر اعلام می‌کرد، چنین بود: «پوچ و مزخرف است». به نظر بنام، حقوق، مقوله‌ای ساخته‌ی انسان بوده و نمی‌تواند منحصر از اعلام اصول ناشی شود. در دیدگاه بنام، «حق، فرزند قانون است؛ از قوانین واقعی، حقوق واقعی ناشی می‌شوند؛ و از قوانین خیالی، از قوانین طبیعت که توسط شعرا، یاهو گویمان و معامله‌گران سموم اخلاقی ساخته و پرداخته گشته‌اند، حقوق خیالی حاصل می‌شوند - این تخم حرام زاده‌ی هیولاها.»

حمایت نمی‌شوند و به طور منظمی در سراسر جهان نقض می‌گردند. درست به همین دلیل است، که این حقوق – البته بدون گیومه – باید در سطح سیاست جهانی مورد توجه بیشتری قرار گیرند. تا به امروز، ادعاهای مربوط به حقوق اقتصادی و اجتماعی مورد بی توجهی دولت‌ها و گروه‌های صاحب نفوذ سیاسی و پارلمانی قرار گرفته‌اند.

گروه‌های حقوق بشر، که غالباً علیه نقض حقوق مدنی و سیاسی به اعتراض می‌پردازند، اکثراً از کنار حقوق اقتصادی و اجتماعی با بی تفاوتی می‌گذرند. سرانجام، امروز گروهی از سازمان‌های حقوق بشر توجه خود را به حق داشتن غذا، بهداشت، و مزد عادلانه معطوف داشته‌اند. ارگان سیاست‌گذار «سازمان عفو بین‌الملل»، که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین این گروه‌ها را تشکیل می‌دهد، در اجلاس سالیانه‌ی خود که قرار است در شهر داکار (پایتخت سنگال) تشکیل شود، تصمیم‌گیری در مورد گسترش برنامه‌ی خود را در دستور کار قرار داده است. سؤال این جا است، که آیا باید دامنه‌ی حقوق بشر را تا آن جا گسترش داد، تا در بر گیرنده‌ی حقوق اقتصادی و سیاسی نیز باشند؟

با کمال احترامات فائقه به آقای بنتام، بایستی اذعان داشت که از نظر فلسفی مشکل می‌توان خط فاصل روشنی بین حقوق سنتی «نسل اول» و حقوق جدیدتر «نسل دوم» قائل شد. این ایده، که تنها حقوق «نسل اول» را می‌توان به صورت کدهای قانونی ارائه نمود، به روشنی نادرست است. البته از آن جا که داوری در مورد حقوق «نسل اول» ساده‌تر است، قانون‌گذاری در مورد آن‌ها سهل‌تر صورت می‌پذیرد. ولی در بسیاری از کشورها، فی الواقع دامنه‌ی نفوذ قوانین بین‌المللی وسیعاً به حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی کشیده شده است. بنابراین، مساله این نیست که آیا امکان توسعه‌ی مفهوم حقوق بشر وجود دارد، بلکه سؤال در این جا است که به ویژه در کشورهای در حال توسعه – که این حقوق جدید وجود ندارند یا وسیعاً انکار می‌شوند – گسترش مفهوم حقوق بشر عقلانی است یا خیر؟ در صورت یک ارزیابی دقیق، شماری دیگر از تفاوت‌های ظاهراً عمیق بین «نسل اول» و «نسل دوم»

حقوق بشر نیز روشنی خود را از دست می‌دهند. گفته می‌شود، که حقوق «نسل اول»، «آزادی‌های منفی» (آزادی از در تقابل با آزادی برای) می‌باشند. از آن جا که «آزادی‌های منفی» به اقدامات حذفی (و نه اثباتی) فراخوان می‌دهند، حفاظت از آن‌ها هزینه‌ی چندانی در بر نداشته و در عین حال این حقوق دارای این خصیصه‌ی مثبت نیز می‌باشند، که با یک دیگر برخورد و تناقضی پیدا نمی‌کنند. فی‌المثل هیچ کس تا به امروز مجبور نبوده است، تا بین شکنجه‌گر نبودن یا برده‌دار نبودن یکی را انتخاب کند. در مقابل، چنین بحث می‌شود که تأمین «آزادی‌های مثبت» (مثل حق بیمه‌ی بهداشتی) احتمالاً بسیار گران تمام خواهد شد و دولت‌ها ناچار خواهند بود، تا تنها بعضی از این حقوق و آزادی‌ها را به رسمیت بشناسند و از بقیه به خاطر ضرورت‌های اقتصادی چشم‌پوشند. در این بحث نکات صحیح فراوانی وجود دارد، ولی مساله به هر حال مبهم‌تر از آن است که بتوان به سادگی از روی آن گذشت. به عنوان مثال، حق رای یکی از حقوق «نسل اول»، یک آزادی مثبت (و نه منفی) است

و تأمین آن نیز مستلزم هزینه می‌باشد. به علاوه، حفاظت از آزادی‌های منفی نیز، مثل دفاع از آزادی‌های مثبت، حد و مرز مالی معینی دارند (به عنوان مثال می‌توان به هزینه‌ی دفاع ملی، پلیس و یا دادگستری اشاره نمود). نظراتی که هزینه‌ی مالی حفاظت از آزادی‌های مثبت را بیش از اندازه گزاف می‌شمارند، در واقع امر حقوق ناشی از مالکیت – که از تقسیم ثروت موجود در جامعه ناشی شده‌اند – را نسبت به حقوق «نسل دوم» ارجح می‌شمارند. اما هواداران حقوق جدید محقاند، تا حداقل سؤال کنند: بر اساس چه دلیلی؟

خطرات ناشی از تورم

ساده‌ترین و آشکارترین بحث‌ها علیه تصویب حقوق عمومی و اجتماعی و اقتصادی، نه فلسفی، بلکه عملی‌اند. اگر قرار باشد حقوق جدید به نحو قابل قبولی عمومیت یابند، بایستی که به گنگ‌ترین و نامشخص‌ترین حالت ممکن تعریف شوند. اگر این حقوق، صرفاً به عنوان شعارهای توخالی تلقی شوند، بی معنی خواهند بود. اما اگر نیت این است، که آن‌ها در سطح حرف باقی نمانده، بلکه به حوزه‌ی اعمال قانونی کشیده شوند، آن گاه گنگی و ناروشنی آن‌ها برای قانون اساسی

خطرناک خواهد بود. قوانین مبهم، لاجرم پای دادگاه‌ها (و نه دولت‌ها) را برای حل و فصل مباحث مربوط به عدالت اجتماعی به میان خواهند کشید. طرف‌داران حقوق جدید ممکن است در این مورد بیمی به دل راه ندهند. آن‌ها تصور می‌کنند، که دادگاه‌ها به آن‌ها اهرم جدیدی برای سمت و سو دادن به سیاست‌های مربوط به حقوق بشر خواهد داد. اما آن‌ها باید این موضوع را به رسمیت بشناسند، که در عمل با کشیده شدن پای دادگاه‌ها، اراده‌ی مردمی عملاً تحت الشعاع احکام قضات قرار خواهد گرفت. خطر دیگر آن است، که در عمل امور تجاری و دیگر قراردادهای بین‌المللی به نحوی تنظیم شوند، که کشورهایی را که حقوق جدید را نقض می‌کنند، متنه سازند (این امر ممکن است همیشه بی‌غرضانه صورت نگیرد). و بدین ترتیب، مردم این کشورها که حقوقشان مورد تجاوز



قرار گرفته، نادرتر از آن چه پیش‌تر بودند، به حال خود رها خواهند گشت. سرانجام، مساله‌ی تاکتیک‌ها باید مورد بررسی قرار گیرند. «سازمان عفو بین‌الملل»، آتوریته‌ی معنوی خود را عمدتاً مدیون دفاع از آزادی‌هایی است، که در چهارچوب کلیه‌ی ایدئولوژی‌ها به رسمیت شناخته شده‌اند. این آتوریته‌ی اخلاقی، «سازمان عفو بین‌الملل» را در سطحی بالاتر از دعوای معمول سیاسی قرار داده است. این موضوع ممکن است تغییر کند: بحث‌های حول سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، معمولاً موضوعاتی حزی می‌باشند. از این رو، این خطر سازمان‌های حقوق بشر را تهدید می‌کند، که با مطرح کردن یک پلاتنفرم «فوق» سیاسی در مورد سیاست اجتماعی و اقتصادی، سرمایه‌ی معنوی خود را که در طی مبارزه برای آزادی‌های بنیادی («نسل اول») به دست آمده، لکه‌دار سازند. این، بی‌شک تاسف‌آور خواهد بود. به هر ترتیب، بی‌عدالتی‌های سنتی (مربوط به «نسل اول») آن چنان فراوانند، که می‌توانند سازمان‌های حقوق بشر را تا سال‌ها هم چنان مشغول نگاه دارند.